به گزارش خبرنگار سرویس حوزه و روحانیت خبرگزاری رسا، نشست علمی حوزه آنچه باید وآنچه هست به همت پژوهشگاه شهید صدر و با همکاری مؤسسه فتوح اندیشه روز پنج شنبه 10 مهرماه در ساختمان مؤسسه فتوح اندیشه برگزار شد.

در این نشست علمی حجج اسلام، مهدی امیدی عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی(ره)، احمد رهدار رییس مؤسسه فتوح اندیشه و سیدسجاد ایزدهی عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به بیان نظرات خود پرداختند.

**در آغاز این میزگرد حجت الاسلام امیدی به بیان نظرات خود پرداخت و گفت:** عنوان کامل کتابی که برای بررسی معرفی شده، «حوزه و بایسته ها: گفتارها و نوشتارها درباره حوزه، روحانیت و مرجعیت» است.

تلاش برای بازیابی هویتی حوزه، نکته در خور تمجید این اثر به شمار می رود، یعنی این که تمایز جایگاه حوزه در فعالیت های متعددی که در ارکان مختلف جامعه ممکن است صورت گیرد را، با دیگر فعالیت ها کاملا نشان می دهد، و این که حوزه با چه منظری یا چه افقی باید ورود پیدا کند.

در تقسیم اولیه که پاردایم یا چارچوب نظری بحث را مشخص می کند، یعنی این که با چه زاویه ای بایستی به بحث ورود پیدا کنیم و نوع نگاه ما به دنیا چگونه باید باشد، بسیار عالی و جالب است.

**تقسیم سه وجهی شهید صدر برای نیروهای حوزوی**

شهید صدر در یک تقسیم سه وجهی نیروهای متدین حوزوی را به سه بخش تقسیم می کند؛ یک عده دنیاگرای مصحلت جو هستند که چشمشان به دنیا است اما در عین حال تلاش می کنند در چارچوب واجبات شرعی عمل و محرمات را ترک کنند به عبارت دیگر در عین این که توجه به مسائل شرعی دین دارند در حوزه مباحات به دنبال منافع شخصی خود هستند که همواره مصلحت شخصی و منفعت شخصی را بر مصلحدت دینی و الهی ترجیح می دهند.

اشکالی که شهید صدر در زمینه این رویکرد مطرح می کند، این است که گرچه افراد در حیطه مباحات اختیار دارند اما کسی که در دار رسالت انبیا الهی است نباید در این مسیر حرکت کند بلکه او باید تلاش کند خود را در حدی قرار دهد که انبیا قرار داشتند؛ بنابراین این مسیر از منظر شهید صدر مناسب نیست و درست است که در حیطه محرمات و واجبات باید اطاعت پذیری داشته باشیم اما باید تلاش کرد که رفتار خود را منطبق با اقتضائات انبیای الهی کنیم.

بخش دیگری از بدنه حوزه دنیاگریز معنا گرا است که این افراد چشم و دل از دنیا بریده اند و تمام نگاه آنها به عالم معنا است و برای آنها فقط مهم است که بتوانند گلیم معنوی خود را از آب بیرون کشند که شهید صدر این را نیز مورد نقد قرار داده و می گوید این گونه نیست که دنیا دنیای ناچیزی باشد بلکه دنیا مزرعه تبلیغ و دعوت الهی است از سوی دیگر دین نباید وقف عده ای خاص باشد بلکه باید بتواند تمام زمین را فراگیرد و همه مردم را پوشش دهد در نتیجه باید با اهل دنیا تعامل کرد تا دین پیروز شود و مردم از ظلمت به سمت نور حرکت کنند.

طیف سومی که معرفی می کند دنیانگر تکلیف گرا است که چشم به دنیا دارد اما دل به دین و معنا بسته است؛ شهید صدر معتقد است این نوع نگاه را باید دنبال کرد اما این نگاه با خطراتی نیز همراه خواهد بود و شما باید در لغزش گاه هایی حرکت کنید و مراقب باشید که نلغزید، اگر پیروز شوید در جمله صدیقین هستید و اگر مردود شوید نشان دهنده این است که صلاحیت برای چنین جایگاهی را نداشته اید و در این جایگاه مصلحت دین بر مصلحت فردی غالب می شود.

در این دیدگاه، مبلغ به نوعی با متعلق تبلیغ خودش وحدت و اتحاد پیدا می کند، شسکت او شکست دین و پیروزی او پیروزی دین و دستاوردهای او دستاوردهای دین محسوب می شود و آرزوهای او آرزوهای دینی و دردهای او دردهای دینی است.

بنابراین چنین رویکردی مورد توجه شهید صدر است و با این چارچوب نظری بحث را دنبال می کند که خود را نبینید اما دین را ببینید، مصالح و مفاسد را اندیشه کنید، دنیا را به شکل ایجابی ببینید نه سلبی، و این که راه را به واسطه دین و منویات دین مورد توجه قرار دهید.

نگاه من این است که شهید صدر در این جا مسأله را به صورت تشکیکی ندیده بلکه مسأله را به صورت تقابلی و تعارضی دیده است؛ اگرچه ما سطوح متعددی از رویکردها را می توانیم ملاحظه کنیم اما به این معنا نیست اگر طلبه ای در آغاز طلبگی اش واجبات را انجام داد و محرمات را ترک کرد اما سعی کرد در حیطه مباحات به دنبال منافعات شخصی خود باشد،اشکال داشته باشد و چنین کاری نمی تواند در تعارض با مسأله قرار گیرد.

مسأله دوم این که مراتب تشکیکی در اوج مرتبه دنیاگری تکلیف گرا وجود دارد، جایی که مبلغ در والاترین جایگاه قرار گرفته این مسأله مهم است که شما در چه جایگاهی و چه موقعیتی فرض را نگاه می کنید؛ مبلغی که ایشان تعبیر و بیان می کند کسی است که در نقطه اوج قرار گرفته نه مبلغ ساده ای که برای تبلیغ دین و مشکلات پیش رویش تلاش می کند درعین حال نگاهی به مسائل خودش داشته باشد؛ بنابراین مسأله از نظر بنده تشکیکی است و در واقع قابل تعارض نیست و نمی توان آن را متعارض در نظر گرفت.

نکته بعدی که قابل تقلیل به دو ریکرد است، اولا بحث منطق سعادت فردی را مطرح کنیم که خود این منطق سعادت فردی به دوبخش تقسیم شود، منطق سعادت فردی مادی و معنوی، منطق سعادت صرفا فردی و صرفا معنوی.

رویکرد دوم منطق سعادت فردی اجتماعی، مادی و معنوی است یعنی هر دو ساحت فردی و اجتماعی را در بر گیرد بنابراین می شود این تقسیم را به این صورت ارائه داد که ما نگاه فردی و اجتماعی باید داشته باشیم نه صرفا فردی و آن نگاه صرفا فردی در قالب دنیاگرای مصلحت جو جمع می شود.

نکته دیگر این که زمانی که راجع به فهم و واقعیت جایگاه عالم در چارچوب نظری بحث می کنید باید متوجه باشید که در کنار آن یک سری عوامل نیز می تواند دخیل باشد، از جمله مسأله استعداد که بسیار مهم است و نمی توان از آن غفلت کرد.

به هر حال سطوحی از استعداد وجود دارد و اگر قرار باشد ما مبلغ را در بالاترین سطح ببینیم طبیعتا دستمان خالی خواهد بود از این که ما بخواهیم امتی را راهنمایی و هدایت کنیم، ما به طیف های وسیع و گسترده ای از نیروها نیاز داریم که بتوانیم نیازهای تبلیغی امت را پوشش دهیم.

نکته لازم دیگر مسأله اراده است؛ به هر حال اراده نیز در یک سطح نیستند ما نباید تصور کنیم کسانی که در یک سطح از تبلیغ یا در یک سطح از موقعیت علمی قرار گرفته اند، اراده های آنها هم برای تبلیغ یک سان است.

اراده تبلیغی فردی به این است که در کلاس درس حاضر شود و مباحث را عرضه کند، یکی اراده اش این است که روستایی را اداره کند، یکی اراده دارد شهر را اداره و فرد دیگری ارده اش این است که امتی را راهبری و هدایت کند؛ بنابراین در این مسأله، به صورت تشکیکی بحث اراده نیز باید توجه شود.

نکته دیگری که باید مدنظر قرار گیرد کسوت تبلیغ است که شهید صدر به صورت مفروض مطرح کرده یعنی بحث وی مبتنی بر این است که طلبه را به صورت مبلغ صرفا نگاه کنیم و حالا اگر کسی بگوید مهذب بودن اصل است و تبلیغ دین متفرع بر آن است بحث دیگری را باید دنبال کند.

مراد شهید صدر از مبلغ کسی است که ذوب در دین شده و هم نفس با آن است و مظهر عطوفت، احساس، درد و رنج دین به شمار می رود که واضح است این نقطه اوج مبلغ و آرمان است و بر واقعیت های حوزه از اعلی مراتب تا پایین ترین مراتبش، جز به ندرت قابل انطباق نیست و از سویی دیگر ممکن است آنهایی که در این سطح از آگاهی و مراتب باشند، در زمانی این گونه باشند و در زمانی دیگر خیر.

**راهبردهای شهید صدر برای تحول در حوزه**

شهیدصدر پس از مطرح کردن پارادایم، سراغ راهبرد حرکت به سمت تغییر در حوزه می رود؛ راهبردش این است که علم باید هدفمند باشد و سه سطح از علم را بیان می کند، علم گرایی محض، رویکردی سلبی به علم و علم گرایی هدفمند.

یک دسته از افراد کسانی هستند این تلاش می کنند تمعق در مسائل داشته باشند اما علٌم اجتماعی برای آنها مهم نباشد و همواره پژوهش علمی فقهی را بر عمل اجتماعی مقدم کنند و دسته دوم کسانی هستند که عمل اجتماعی را بر پژوهش علمی و فقهی مقدم می کنند و معتقد هستند باید برویم سراغ این که ببینیم امت چه نیازی دارد و مشکلات امت را حل کنیم.

شهید صدر به هر دو رویکرد نقد دارد و می گوید نه بایستی آنقدر تعمق داشته باشیم که امت را فراموش کنیم و نه آنقدر به امت توجه کنیم که تعمق علمی را فراموش کنیم بنابراین باید علم گرایی هدفمند باشد یعنی تعمق علمی همراه با علم اجتماعی عالمانه، یعنی اگر قرار است امدادی نسبت به مردم داشته باشیم آن امداد رسانی عالمانه باشد.

راهبرد دیگری که شهید صدر مطرح می کند راهبرد اصالت فقه است که از نظر وی فقه بایستی به عنوان آینه اسلام معرفی شود و آن مظهر خارجی محسوس اسلام فقه است؛ حالاهرچه تلاش کنیم این آینه صاف تر باشد اسلام بازتاب بهتری خواهد داشت.

شهید صدر معتقد است فقه از نظر کیفی تحول پیدا کرده و ما نیاز داریم از نظر کمی گسترش دهیم و برای این که ما بتوانیم از سنت جاهلیت مدرن مردم را نجات دهیم راهکارش این است که فقه را جذاب کنیم.

جذابیت فقه به این است که آن را با تمامی ابعاد معرفی و شکل جامع فراگیر و شکل توامند را عرضه کنیم؛ به نحوی در قالب افقی و عمودی، فقه را به پیش بریم تا بتواند نیازهای این جهان را ترسیم کند و ما بایستی تلاش کنیم براساس نیازهای جهان مسائل را در حوزه فقه دنبال کنیم.

راهبرد راهبری امت از راهبردهای مطرح شده از سوی شهید صدر به شمار می رود؛ شهید صدر بیان می کند هدف بایستی راهبری امت باشد یعنی حوزه بایستی ذات خود را نبیند و نگاهش تکلیف گرایی نسبت به امت باشد و راهبری امت را به عنوان راهبرد خودش در نظر گیرد.

راهبرد دیگر دفاع از تمامیت اسلام در حوزه نظر و عینیت اجتماعی است و شما بایستی هم در حوزه نظر، تبیین، تدوین، بحث و همچنین در زمینه دفاع از دین در برابر شبهات و نهایتا تجسم و تجسد عینی دین در خارج که در حوزه اندیشه، رفتار و ساختار ممکن است شکل گیرد، تلاش کنید یعنی تجسم و تجسد اسلام را حفظ کنید.

بنابراین اندیشه و باورهای مردم، رفتار دینی مردم و همچنین ساختارهایی که براساس همین دین شکل گرفته، بایستی مدنظر قرار گیرد و یک سری راهکارهایی را نیز معرفی می کند.

در مرحله بعدی با توجه به راهبرد کلانی که شهید صدر بیان کرده است، مطرح می کنم چه نیازهایی را باید پوشش دهیم.

اگر قبول کنیم حوزه در جایگاه راهبری امت اسلامی قرار دارد در ابتدا باید هدف را به صورت دقیق تعریف کنیم؛ هدف دارای دو بعد ایجابی و سلبی است؛ حوزه در در بعد ایجابی بایستی به سمت یک حرکت سازمان یافته و منسجم برای تبیین، تبلیغ، اقامه و بسط دین در جهان حرکت کند یعنی این که به صورت سازمان یافته در این راستا حرکت کند و از جهت سلبی دفع شبهات و انحرافات و مبارزه علیه مستکبران، مستبدان، ظالمان و ملحدان مد نظر باشد.

طبیعتا در این راستا و هدفی که ترسیم شده رسالت های سلبی و ایجابی نسبت به حوزه علمیه وجود دارد در رسالت ایجابی حوزه باید مدیریت انسان سازی، جامعه سازی، دولت سازی و تمدن سازی را برعهده گیرد و اگر قرار است نقش راهبری داشته باشد باید در این عرصه ها گام بردارد و در حوزه سلبی بایستی به سمت دفع و رفع موانع فکری، انگیزشی و عملی فراروی بشر و جوامع بشری به ویژه امت اسلامی حرکت کند.

حرکتی این چنینی الزاماتی دارد که باید به آنها توجه داشت؛ استلزامات اولیه در حوزه اندیشه است و واقعیت قضیه این است، اهتمامی که شهید صدر به بحث ایدئولوژیک و بحث افکار و عقاید باید می داشت، ندارد یعنی بایستی بیشتر توجه می کرد که براساس مباحث فلسفه و کلام با ایدولوژی غالب مبارزه کرده و ایدئولوژی اسلامی را جا اندازیم.

طبیعتا شما زمانی می خواهید راجع به مباحث نظری بحث کنید، بحث فقهی ارائه نمی دهید بلکه می خواهید استدلال و برهان بیان کنید و مهم است شما بتوانید دیدگاه خود را براساس برهان جا اندازید بنابراین نیازمندنی در حوزه اندیشه ای طلاب را به سمت پرورش عقلانی سوق دهیم و بحث فلسفه و کلام را در این جا به صورت جدی دنبال کنیم و در عین حال بحث تعمیق فقه در جای خودش باید مورد توجه باشد یعنی غفلت از این مسأله نباید صورت گیرد.

در ساختار حوزه بایستی تحول ایجاد شود، ثبات در عین انعطاف، قوانین حوزه که در واقع ساختار اصلی حوزه را این قوانین شکل می دهند، نباید به نحوی باشند که دست و پای طلاب را ببندد؛ استقلال تؤام با تعامل، حوزه نسبت به نظام نمی تواند بگوید تعامل نمی کنم بلکه استقلال نسبی خودش را باید حفظ کند اما همراه با تعامل.

تحول درون زا باید در حوزه صورت گیرد، نبایستی از بیرون حوزه تحمیل شود که چگونه خودش را عوض کند بلکه تحول بایستی درون زا باشد؛ تربیت محور باید باشد، نه خشک و بی روح، بایستی تربیت به گونه ای باشد که افراد با کرامت تربیت شوند یعنی برای کرامت طلاب و اساتید بایستی احترام قائل شد؛ پویا و غیر راکت باید باشد این موارد در حوزه ساختاری مهم است.

در حوزه کارگزاری، کارگزاران حوزه بایستی به سمتی روند که نوع نگاهشان نسبت به طلاب و اساتید عوض شود اگر قرار است این ها سمت راهبری جامعه را بر عهده گیرند، بنابراین در حوزه گارگزاری نیز خدماتی که می خواهد صورت گیرد، باید نحوه خدمات به گونه ای باشد که انگار می خواهند به راهبر جامعه خدمات دهند به عبارت دیگر خود این کارگزاران نیاز به تهذیب نفوس و روحیه انقلابی نیاز دارند و حوزه علمیه باید در حوزه کارگزاری کادر مورد نیاز خودش را چه در درون چه در رابطه با نظام، کادر لازم را تربیت کند.

حوزه علمیه از حیث محتوا باید پاسخ گو به نیازهای امت اسلام باشد اگر نگوییم نیازهای جهانی، چه در حوزه نظر چه در حوزه عمل، یعنی باید نیروهایی تربیت کند که بتواند در برابر شبهات ایستادگی کند و حتی بتواند رهبری برخی از جوامع دیگر را به عهده گیرد.

حوزه علمیه باید پژوهش محور باشد و یکی از ضعف های حوزه این است که نتوانسته در عرصه پژوهشی خودی نشان دهد و حوزه باید در دانش های مختلف حضور پیدا کند و در عین حال باید بتواند پژوهش های مهمی را ارائه دهد.

در دروس خودش و دانش خودش باید بسط کمی و کیفی داشته باشد؛ در روش و ابزار بایستی از امکاناتی که در اختیار دارد و از امکانات روز جهان در تبادلات علمی استفاده بهینه داشته باشد اگر به عنوان مثال دیده می شود امروزه روش های پیشرفته در عرصه آموزش و پژوهش و عرصه های مختلف وجود دارد باید از آن استفاده کرد.

افزایش کمی و کیفی انجمن های علمی و زمینه سازی برای حضور در مراکز علمی جهان و انجمن های علمی حوزه باید تقویت شوند و صرف این که انجمن علمی داریم کفایت نمی کند و باید در هر رشته علمی اساتید فن ر ا دعوت و به روز ترین مباحث در انجمن ها مورد بحث قرار گیرد در حالی که این گونه نیست و انجمن ها حالت صوری دارند یعنی بخشی از کارهایی که برخی اساتید به صورت پراکنده انجام می دادند امروزه در انجمن انجام می دهند در حالی که انجمن های حوزه باید محوریت پیدا کند.

ایجاد حلقه های بحث و گفت وگوی علمی با حضور صاحب نظران بسیار مهم است ما گنجینه ارزشمندی درحوزه داریم که اگر درست مدیریت شوند می توانند در عرصه های مختلف نکات مهمی را عرضه و به ساختار حوزه کمک کنند.

ما نیازمند نهاد مستقل تبلیغ هستیم که در عرصه آموزش، پژوهش، اعزام، پشتیبانی، نظارت، برنامه ریزی و در سطح جهانی فعالیت کند؛ نهادی که در عین نسبت با حوزه در عین حال بتواند استقلال در کار خودش داشته باشد.

ترویج شیوه اجتهاد درسطح سه و چهار حوزه و تخصصی کردن رشته ها؛ ما متأسفانه چنین کاری را می گذاریم برای پایان مباحث یعنی زمانی که طلبه در درس خارج شرکت می کند تازه روش اجتهاد را می آموزد و پس از سال ها که طلبه در درس خارج شرکت می کند، می بیند روش اجتهاد را نیاموخته است و اگر حوزه می خواهد تحول جدی پیدا کند باید در سطح سه و چهار روش اجتهاد را به طلاب یاد دهد تا طلاب با انگیزه بیشتری بتوانند درعرصه دانش های مختلف مجتهدانه وارد کار شوند و طبیعتا با رویکرد اجتهادی، دانش ها را متحول کنند.

طبیعتا نارسایی هایی در حوزه وجود دارد که بایستی مرتفع شود از جمله این که ما امروز از دانش های جهانی عقب هستیم و از تحولات اجتماعی داخل کشور خود غافل شده ایم یعنی مردم به سرعت به سمتی می روند که بعدها مشاهده می کنیم حوزه گام به گام آنها حرکت نکرده است؛ اساسا حوزه علمیه ما در سطح انقلاب اسلامی حرکت نمی کند در حالی که اگر حوزه مادر انقلاب است این مادر بایستی همیشه خودش را به روز کند تا بتواند بچه اش را تا انتها همراهی کند.

نکته بعدی این که ما متأسفانه از تراث علمی خود بسیار ضعیف استفاده می کنیم بسیاری از کتاب ها بارها چاپ می شوند اما در عرصه مسائل علمی تعقیب نمی شوند ما باید بدانیم که از نظریات گذشته تا حالا چه سیر تحولی ایجاد شده و تمام این سیر تحول را در عرصه دانش خودمان دنبال کنیم اما متأسفانه این ها خاک می خورند و اگر کاری شده فقط کتاب ها تجدید چاپ شده اند.

ضعف در اجتهاد مطلق؛ ما دیگر اصلا مجتهد مطلق نداریم بلکه مجتهدان در حد تجزی هستند یعنی یک بعد فردی یا یک علاقه شخصی را تعقیب می کنند و تا همان اندازه می مانند در حالی که بایستی حوزه به سمتی رود که بتواند اجتهاد مطلق برای افراد به دست آورد.

بسط نا امیدی از آینده از ضعف های حوزه است؛ طلاب ما امروزه از آینده نا امید هستند احساس می کنند تو سری خورده اند و این درس های خوانده شده ثمره ای ندارد یا این که آینده چه می شود؟ بحث ازدواج، بحث زندگی، مسکن و موارد دیگر برای آنها اهمیت دارد و هیچ کس هم در حوزه نیست که برای طلاب سطح یک ترسیم کند اگر می خواهید ادامه مسیر دهید، این موارد راه ها و مسیر است و مسیر جلوی پای طلاب بگذارد.

نکته بعدی سیاسی کاری به جای بصیرت افزایی است؛ متأسفانه می بینیم افرادی که در عرصه سیاسی فعال هستند به جای بصیرت دهی به دنبال مطامع دنیوی و یا به دنبال افزایش قدرت هستند که این سیاسی کاری آفتی برای حوزه های علمیه به شمار می رود.

انضباط ناپذیری از ضعف های حوزه است که باید به سمت انضباط پذیری حرکت کنیم اما به شرط این که فرا روی طلاب روشن شود، نه این که گفته شود فقط باید این استاد را داشته باشید یا فقط باید این کتاب درسی را بخواید به عبارت دیگر انضباط پذیری به شرط این که افق روشن باشد و اگر افق تاریک باشد، طلاب احساس اجبار و الزام می کنند.

ضعف انگیزه های اخلاقی؛ متأسفانه چون پرورش اخلاقی و تربیتی در طلاب ما صورت نمی گیرد ما امروزه ما در مدراس مشاهده می کنیم که انگیزه های اخلاقی در طلاب بسیار ضعیف شده است.

نکته مهم و جدی این است که متأسفانه حوزه مبانی فکری و ارزشی جریان های غالب در جامعه را به چالش نمی کشد به عنوان مثال اگر ما نمی توانیم رییس جمهور را استیضاح کنیم، جریان پیشتیبان آن را می توان استیضاح کرد و چرا حوزه در اینجا به صورت جدی ورود پیدا نمی کند؟ و چرا جریان غالب و جریان حامی رییس جمهور را مورد نقد جدی و بازخواست قرار نمی دهیم؟ این موراد نکاتی است که حوزه باید به صور جدی به انها بپردازد.

**در ادامه نیز حجت الاسلام احمد رهدار به بیان نظرات خود پرداخت و گفت:** کتاب حوزه و بایسته های شهید صدر کتابی بسیار پرنکته است و گمان می کنم اگر قرار باشد پایبند به محتوای این کتاب باشیم از حقیقت قضیه باز می مانیم.

بنابراین بنده کتاب را به لحاظ سبک گزارش، بهانه می کنم برای حرف هایی که می توان از این کتاب برای امروز یا فردا اسطیاد کرد به گونه ای که ادامه حرف های شهید صدر باشد و اگر لازم باشد به نکاتی در کتاب ارجاع خواهم داد یا ملاحظه ای خواهم داشت.

بحث خود را در سه محور طرح می کنم؛ بخشی از سخنان مربوط به تغییرات بایسته ای که در خود حوزه به ما هی حوزه، باید انجام شود، است و بخشی را به پیشنهادات و تغییرات در حوزه مرجیعت به صورت خاص و بخش سوم نیز بایسته هایی که روحانیت باید به عنوان عاملان و کاربران حوزه انجام دهند، اختصاص خواهم داد.

در حوزه اول یعنی در زمینه تغییرات کلان حوزه سه نکته را بیان می کنم؛ یک نکته بینشی، یک نکته دانشی و یک نکته کنشی است؛ در بخش بینش، شهید صدر هم این نکته را به بیان دیگری بیان کرده است البته سخن بنده تفاوت هایی با فرمایش وی خواهد داشت هرچهن معتقد هستم در این کتاب می شود بنیان و مبنایی برای این نکته پیدا کرد.

**ضرورت گذار حوزه از دین پژوهی صوفیانه**

نظر بنده این است که حوزه باید از الگوی دین پژوهی تصوف که قرن ها بر آن حاکم بوده، گذار کند این بحث به دلیل این که در میزگرد تفصیلی دیگری مطرح شده است، فقط در چند دقیقه اصل ادعا را مطرح می کنم.

معتفد هستم الگوی دین پژوهی غالب در حوزه، صوفیانه است و دنیایی که حوزه توصیف می کند دنیای دین نیست و این نوع نگاه به دنیا باعث شده که ما را از مأموریت های اسلامی در گستره جهان باز بدارد، دنیایی کم اهیمت و پست و مدلی جلوه داده شده که براساس آن نظام برنامه ای ریخته شده برای کنش در این دنیا، یک نظام برنامه ای بسیار حداقلی است و ثمره چنین نظامی این است که از بالا تا پایین حوزه در قم غرق شده ایم و فاقد هر گونه کنشی در مقیاس برون قمی یا جهانی هستیم مگر به واسطه پشتیبانی های انقلاب اسلامی و حکومت جمهوری اسلامی و حوزه خودش به نظر من در قم غرق شده است.

در زمینه این نکته دو نگاه می تواند حاکم باشد؛ نگاه اولی در حوزه این است که دنیا را به اندازه کفاف زندگی فردی تعریف کنیم که امروزه نیز همین نگاه حاکم است و برداشت من این است که در فرمایشات شهید صدر و در همین کتاب مطرح شده نیز وجود دارد که دنیا را باید به اندازه مأموریت های اسلامی تعریف کرد نه به اندازه کفاف زندگی های فردی.

مأموریت اسلامی چه اقتضایی دارد و ما به همان اندازه به دنیا نیاز داریم اگر لازم است در مقیاس جهانی کنش داشته باشم به همان مقدار لازم است ابزار لازم برای کنش در مقیاس جهانی را در حوزه فراهم کنیم یا این گونه من را تربیت کند که برای این حد از کنش، زندگی خود را تنظیم کنم.

مادامی که نگاه حوزه به دنیا این نگاه حداقلی به دنیا است که هست، باید هر روز بیشتر از دیروز شاهد باشیم که یک تئوری غلط را خود ما به دست خود مان کتاب های آن را بنویسم و ادعا کنیم دنیا را چهار نفر یهودی می چرخانند؛ چنین سخنانی دلالت های کلامی خواهد داشت که متأسفانه به آنها التزام نداریم یعنی اگر قرار است به صورت مستمر و در تمام پهنه جغرافیای زمین چند یهودی مبتنی بر دین محرف بتوانند تمام زمام اداره عالم را از دست پیروان دین کامل و دین آخرین پیامبر بگیرند، اولین دلالت کلامی آن به معنی بی عرضگی دین اسلام است و پس از آن بر می گردد به بی عرضگی مسلمین و موارد دیگر که در جای دیگر بحث شد و از اینجا رد می شوم.

نکته دوم در بحث تحول بایسته حوزه که مربوط به حوزه دانش است، معتقد هستم حوزه باید گذار از فقه اصغر به فقه اکبر بکند و از فقه فردی به فقه اجتماعی، حکومتی و تمدنی گذار کند همچنین از فقه باید به دین گذارکند در حالی که حوزه در فقه غرق شده است.

دین مساوی با فقه نیست دین بسی فراتر از فقه است و حوزه الان تمام حتی نظام ارزش خودش را در فقه انحصار کرده است و تبعا ممکن است به برخی فرمایشات شهید صدر هم ملاحظه باشد که ما مسأله ماندن در فقه اصغر را تجربه کرده ایم و مشاهده می کنیم نتیجه این نوع ابتنا بر فقه اصغر باعث شده چهره دین در ذهنیت همه مسلمانان و هم غیر مسلمانان یک چهره ناکار آمد جلوه کند و از دین یک موجود به شدت ناکارآمد، تشریفاتی و مقدس به معنی این که به درد هیچ موردی نمی خورد ارائه کرده ایم.

به عنوان مثال اگر در سازمان فرهنگ و ارتباطات، برای تبلیغ و حضور در اروپا یا آمریکای لاتین، امتحان دهید، از شما چه می پرسند؟ از شما کفایه، مکاسب و رسائل می پرسند یعنی کمترین درکی وجود ندارد که ما در آمریکای لاتین با آدم ها و جامعه هایی روبه روهستیم که در آنجا بایسته است نه شایسته، با منطق اسلام مکی کارآیی دارد نه اسلام مدنی.

اسلام مکی یعنی اسلام اعتقادات، کلامی، کلیات و اصل دین؛ انسانی که در فرهنگی غیر از فرهنگ ما زندگی می کند باید به او آموخت خدایی و معادی وجود دارد آن هم در سطح کلیات که بحث به هیچ گذاره فقهی نمی رسد و فقط شاید لازم باشد که نماز را توضیح دهیم؛ این درک ها به قدری قمی و حداقلی است که فایده ندارد.

چنین کاری یعنی گذاشتن تمامی تمام تخم مرغ های دین و حوزه فقط در ظرف فقه، از خطاهای راهبردی حوزه به شمار می رود که نظام ارزشی حوزه نیز به همین سمت رفته است.

دو نظام ارزشی غلط حاکم بر حوزه وجود دارد، نخست این که تمام دین را در فقه خلاصه کرده است که اگر شخصیتی مانند استاد قرائتی تمام عمر خود را در قرآن سرمایه گذاری کرده که در بحث های تمدنی و دیالوگ های بین ادیانی و مذاهبی به شدت کارامدتر است، جایگاه آقای قرائتی کجا و جایگاه حتی مدرسین شاید معمولی دروس خارج فقه و اصول ما کجا؟!!!.

نظام ارزشی بعدی این است که در دایره فقه هم تنگ ترین تعریف و تفسیر از فقه تبدیل به ارزش غالب شده است یعنی تفسیر فقه به حوزه فقه فردی ارزش شده است یعنی اگر فقیهی حتی در دایره فقه بخواهد کلان تر از ابواب و کتاب های فقهی متعلق به چندین قرن قبل حرفی بزند، یا فقیه تلقی نمی شود یا لوس بازی تلقی می شود و بحث هایی که همه می دانند پیش می آید.

نکته سوم در بحث تغییرات کلان خود حوزه و مسأله کنشی است که مسأله ضرورت گذار از قم به فراتر از قم، از قم به جامعه شیعه، از جامعه شیعه به دارالاسلام و از دارالاسلام به جهان، هرکدام الزاماتی دارد؛ الزامات کنش در جامعه اسلامی غیر از الزامات کنش در قم است و الزامات کنش در دارالاسلام سنی غیر از الزامات کنش در دارالاسلام شیعی است و الزامات در دارالکفر غیر از الزامات دارالاسلام است که ما فقط یک دست فرمان تولید کرده ایم و آن هم دست فرمانی است که به ما قدرت حرکت در کوچه های قم می دهد آن هم جهت هایی یا مسیرهایی که به مراکز حوزی منتهی می شود؛ ما به ندرت روحانی داریم که توان ارتباط با جامعه را داشته باشد.

خاطره ای تلخ خدمت دوستان بیان کنم؛ دوستان مؤسسه چندسال گذشته با تلاش های فراوان با مرکز سمپاد، مرکزی که دانش آموزان تیزهوش در کشور را مدیریت می کند، ارتباط گرفتند که قرار شد هر هرفته 150 تا 200دانش آموز را 48 ساعت برای شرکت در کلاس های آموزشی به قم بیاورند که در اولین قدم حدود 190 نفر از دانش آموزآن تیزهوش در شهرستان کرج اعلام آمادگی کردند.

در جلسه ای که با مسؤول آنها داشتیم، دانش آموزان را این گونه توصیف کردند که از این 190 نفر نزدیک به 170 نفر آنها نماز نمی خوانند، همین مقدار آنها قطعا شراب می خوردند و آینده زندگی حدود 150 نفر آنها قطعا خارج از کشور است.

نکته دیگری نیز در زمینه شخصیتی این افراد بیان کردند مبنی بر این که اگر بیست دقیقه اول جلسه شما این ها را گرفت و برای آنها جالب بود، ده ساعت می مانند و هرچه بگویید می مانند اما اگر در همان اوان بحث، برای آنها جالب نبود سر کلاس اسنپ می گیرند و به کرج می روند و اصلا برای آنها هیچ چیز دیگری اهمیت ندارد.

ما در داخل قم کلی تلاش کردیم که ببینیم برای این تیپ از دانش آموزان کدام روحانی می تواند درس دهد از قضا هفته قبل از آن برگزار شدن جلسه، دبیر نشست اساتید، آقای واعظ موسوی مهمان ما در این مؤسسه بود به او گفتم شما که ادعا دارید بیش از هزار سطوح عالی حوزه در دست شما است اگر هریک از اساتید سطوح عالی را شما معرفی کردید هفته بعد برای آن کلاس می گذاریم اما هیچ کس نبود و ما نیز هیچ گاه نتوانستیم با سمپاد ادامه همکاری دهیم و اصلا کار را کلید نزدیم به لیل این که ما برای درس دادن بچه های خودمان نیز نا توان بودیم.

محور دوم مرجعیت است که دو نکته بیان می کنم؛ یک نکته که شهید صد هم در این کتاب به صورت دقیق در مورد آن سخن گفته، من به عنوان ضرورت تبدیل بیت به سازمان مرجعیت از آن یاد می کنم که چون عزیزان خوانده اند، طرح مرجعیت صالحه شهید صدر می تواند یکی از سناریوها برای گذار از بیت به سازمان باشد که فرمایشات دقیقی دارد.

**تبدیل شدن بیت مرجعیت به سازمان مرجعیت**

البته به احتمال خیلی قوی شهید صدر یا زمان نداشته یا بنا بوده ساختار کلی طرح خود را بیان کند که می تواند جزئیاتی کاملا کاربردی و ناظر به مرحله تحق داشته باشد و البته اصراری هم به اجرای طرح شهید صدر نیست بلکه برای رویکرد شهید صدر است که باید مرجعیت را از این وضعیتی که دارد خارج کنیم زیرا این ساختار نسبتی حداقلی، با مأموریت های اسلامی دارد؛ مأموریت اسلامی با این مقدار از ظرفیت ساختار بیت مرجعیت، قابل تحقق نیست و ضروری است که باید تغییر کند.

**یشنهاد دوم برای تغییر ساختار مرجعیت، انحصار زعامت اجتماعی به ولی و رهبری جامعه است** به این معنا که برخلاف دوران قبل از انقلاب که هر مرجع تقلیدی به اندازه توان و قلمرو نفوذی که داشت، زعامت اجتماعی می کرد، در دوره ای که یک فقیه جامع الشرایط در رأس جامعه اسلامی داریم نقش توأمان فقاهتی و زعامتی برای مرجعیت تقلید، مضر است و به اصطلاح وحدت کیان اسلامی را از طرفی و وحدت مدیریت جامعه اسلامی را از طرف دیگر به خطر می اندازد که اکنون نیز به خطر انداخته است؛ خطر یعنی این که اضطراب و تشویش ایجاد می کند و برنامه های امت و جامعه اسلامی را پاره می کند.

**فقهای ما باید به کارشناسان ارشد دین در خدمت به ولی جامعه، تبدیل شوند** و اگر استنباطی دارند و هر هر طرحی ناظر به مرحله اجرا دارند باید متواضعانه به رهبری و به سیستم اداره کشور تقدیم و در آنجا ولو با مشورت خود بزرگوار یا مجتهدینی که تربیت کرده اند، تصمیمات لازم گرفته شود.

به نظر می آید تا زمانی که توان کشور اسلامی و حوزه نفوذ رهبری امت اسلامی بسیار فراتر از این مقداری که هست، بشود، می توان بخش هایی از مآموریت های دین در خارج از ایران را در سطح زعامتی مراجع تقلیدف تقسیم کار کرد یعنی اشکال ندارد به عنوان مثال حوزه زعامت اروپا را به فلان مرجع دهیم البته تحت مشورت ولی امت؛ اگر بیت فلان مرجع می خواهد طرح زعامتی داشته باشد، در جایی باشد که به هر دلیلی امکانات ولی موجود جامعه برای ورود زعامتی به آنجا حداقلی است و چه اشکالی دارد مرجع تقلیدی زعامت چند میلیون مسلمان چین را به عهده گیرد.

**بایسته های روحانیت**

محور سوم بحث روحانیت است، بایسته هایی که روحانیت باید برای خود ایجاد کند که در این زمینه دو نکته بیان می کنم؛ نکته اول مسأله اولویت تقوا بر علم است؛ واقعیت قضیه این است که روحانیت ما دیگر مزیت نسبی تاریخی خودش را که تقوا بوده، از دست داده است.

امروزه جامعه اسلامی به روحانیت به عنوان نماد تقوا نگاه نمی کند اگر مثلا ناکارآمدی ما را ببینند اما با تقوا ببینند باز هم برای ما گستره و دایره نفودی وجود خواهد داشت چنانچه احتمالا در گذشته نیز افراد فراوانی بوده اند که به روحاینت به عنوان یک نهاد ناکارآمد اما به عنوان یک نهاد با تقوا و به افراد روحانی هم به عنوان افراد با تقوا نگاه می کردند اما الان ما این مزیت نسبی را نداریم به همین علت شما می بینید حتی الگوهای اخلاقی جامعه هم از روحانیت به غیر روحانیت تغییر جهت داده است؛ ما از این نگاه ناراحت نیستم که یک روحانی نماد اخلاق شده است اما ناراحت هستیم که چرا روحانیت برای حضور در قله ها تقوا بازمانده است؟.

به عنوان مثال اگر از مردم سؤال کنید تقوای حاج قاسم سلیمانی را بیشتر قبول دارند یا فلان روحانی را؟ کدام را بیان می کنند.

اگر یک غیر روحانی در ذهن مردم ولو به غلط تیک بخورد، بد است و این الزامات رفتاری دارد یعنی حوزه باید نظام ارزش و سنجش خودش را تغییر دهد؛ منطق مناسب و مأموریت هایی که دارد را واقعا بر مدار تقوا ببیند و برنامه ها را تقوایی تنظیم کند؛ امروزه چند نفر در حوزه مأموریت دارند که مانند مرحوم قدوسی مسؤول نماز شب طلاب مدرسه اش باشد؟ وی در تمام سال هایی که رییس مدرسه بوده سحرها با حضور در مدرسه طلاب را برای نماز شب بیدار می کرده و مراعات ویژه ای نسبت به داشته است.

پیشنهاد بنده اولویت تربیت بر آموزش است؛ **خروجی امروزی حوزه تربیت استاد یا حاج آقا دکتر است و مدت زمان فراوانی است که عالم تربیت نمی کند**؛ کار عالم فقط درس دادن نیست اما کار استاد فقط درس دادن است بلکه عالم امام قوم است و امام قوم باید قوم را امامت کند و بداند شاگردش با چه کسی ازدواج کرده یا به چه دلیل ازدواج نکرده است؟ به چه دلیل تبلیغ نمی رود؟ چرا نمی نویسد؟ چرا کارش منظم نیست یا مسؤولیت را در یکی از نهاد های کشور نمی پذیرد؟ چنین کارهایی دیگر در حوزه مشاهده نمی شود یعنی ما تحت تربیت نیستیم به عبارت دیگر نه خودمان تربیت شده ایم و نه کارویژه تربیت کردن داریم بلکه خودمان آموزش دیده ایم و خودمان هم کارکرد آموزش دادن داریم.

این تقدم تربیت بر آموزش از طرح های راهبردی است که حوزه باید به سمت آن حرکت کند؛ اگر امروزه استادی روزی 5 درس داشته باشد، حوزه کلی برای آن بشکن می زند در حالی که این فرد قطعا فرصتی برای تربیت ندارد او حتی نمی تواند فرزندش را تربیت کند چه رسد به شاگرد.

امام قوم بودن را از دست داده ایم لذا خود ما هم مأموریت امامت برای خودمان قائل نیستیم و این که شهید صدر در طرحی که برای مرجعیت صالح می دهد، می گوید تمام اجزای روحانیت باید در راستا و در بستر پروژه رهبری امت قرار گیرند؛ به کدام یک از طلبه ها و خود ما حس رهبری امت دست داده است؟ اصلا چنین حسی نداریم.

دو نکته دیگر عرض می کنم؛ یک نکته این است که همان گونه حضرت آقا بیان کردند تا زمانی که روی مرز دانش حرکت نکنیم و در دایره و سطح مشی باشیم اتفاقی نمی افتد، در زمینه حوزه نیز این گونه است و همه آنهایی که حاج آقای امیدی بیان کردند صحیح است اما با این موارد مشکلی حل نمی شود.

زیرا موارد بیان شده از سوی حاج آقای امیدی اصلاح، درون همین دایره ای است که قرار داریم، به عنوان مثال یک مرتبه می گویند شما باید از این مکان به مکان دیگری منتقل شوید و مکانی مناسب با مأموریت خود شکل دهید و یک مرتبه هم می گویند دکور همین مکان را با امکاناتی که دارید تغییر دهید، با تغییر دکور دادن می توان چند کار جزئی انجام داد اما مأموریت تغییر نمی کند.

من صریح می گویم مادامی که تعریف اجتهاد در حوزه همین موردی است که هست، بلا همین مواردی است که هست بنابراین باید تعریف اجتهاد را تغییر داد تا بسیاری از مجتهدین ما بی سواد شوند زیرا اجتهاد را به قدرت استنباط احکام از نصوص تعریف می کنیم که دلالت این تعریف یا دلالت دین شناسی این تعریف چنین می شود که گویی دین آمده تا فهمیده شود در حالی که اگر مبنای کلامی را تغییر دهید و بگویید دین آمده تا اجرا شود، اجتهاد در دین، فهم دین نمی شود بلکه فراتر از فهم دین است.

مجتهد کسی نیست که فقط می تواند احکام را از دین استنباط کند بلکه مجتهد کسی است که علاوه بر استنباط احکام از دین، قدرت اجرای احکام را نیز دارد.

امروزه اجرای دین روی زمین مانده است و در جلسه ای، الزامات این سخن را بیان کردم و استاد ناقد بیان کرد «من دو دهه است درس خارج می دهم و در خم اول از کوچه اول مانده ام حالا اگر شما بخشی از زمان من را داخل اجرا ببرید دیگر چه زمانی برای من می ماند».

بنده صریح به ایشان گفتم شما اگر بمیرید و به جای این که پنجاه اثر به جا گذاشته باشید که هیچ مسأله ای را حل نمی کند، دو کتاب بنویسید که با آن پنجاه مسأله حل شود؛ این مدل اجتهادی که تعریف کرده ایم حوزه را به سری بزرگ بر روی بدنی نحیف تبدیل کرده است و عقل حکم می کند از حالا به بعد هرچه بیشتر بنویسیم و بخوانیم اتفاقا به ضرر دین است.

سری بزرگ رو بدنی نحیف قرار دارد زیرا از قبل نیاموخته ایم، آموزه های دینی خود را به صورت مویرگی وارد جامعه کنیم و تا شما شاهراه های ورود دین به جامعه را پیدا نکنید، هر کاری انجام دهید به نظر بنده به ضرر دین است نه فقط دین را بد جلوه می دهد داریم باری اضافی می گذاریم.

صدها مجتهدی داریم که تمام درک آنها از اجتهاد این است که می توانند ضمیرهای رسائل و مکاسب را برگرداند همه این ها باید از دور خارج شوند.

هرگونه کنش حوزه، امروزه باید بر روی موقف اسلامی صورت گیرد بر ما روا نیست که پس از طی مسیر در چهارده قرن، کنش های ما زیر موقف باشد؛ **هرگونه کنشی که بدون نسبت به انقلاب اسلامی صورت می گیرد بلکه در ذیل آن یعنی مرحله ای عقب تر صورت می گیرد، بدرد دین نمی خورد.**

تمام تلاش های تاریخ دیانت ما و خورده بردارهای آن، بردار جمعی به نام انقلاب اسلامی را شکل داده است و امروزه هر برداری خارج از این بردار یا موازی آن انجام شود به ضرر دین است؛ موقف امروزی ما موقف انقلاب اسلامی است در حالی که حوزه ما امروزه در موقف نیست یعنی کلان حوزوی ما در موقف انقلاب اسلامی نیست و چنین موردی بدبختی است.

در این میان اگر چند طلبه زیر بردار انقلاب اسلامی روند، فریاد حوزه بلند می شود، فریاد همان کسانی که به غلط نام آنها را مجتهد گذاشته ایم؛ این جمله تلخ است ولی یک بار همانند دیوانه ای که بیان کرد این پادشاه لخت است، ما نیز باید بگوییم حوزه ما لخت است به درد جامعه، دین، تاریخ و زمانه نمی خورد.

حل کردن قضیه نیز به این نیست که بردارهای خورد را جابه جا کنیم بلکه کلان ترین بردارها را باید با صراحت البته با دلسوزی، اخلاق و تمام مواردی که در دین دستور داده شده را تغییر داد.

**در پایان نیز حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی به بیان نظرات خود پرداخت و گفت:** کتاب حوزه و بایسته ها محور قرار گرفته و باید تحت آن بحث کرد که آقای رهدار اصل حوزه و بایسته را بیان کردند و وارد کتاب نشد.

بنده در مرحله اول وارد این کتاب می شوم و محتوا، شکل و ساختار را بیان می کنم و پس از آن سخنانی نسبت به آنچه که در عضر حاضر می توان گفت را بیان می کنم.

این کتاب بسیار خوشخوان و دارای ترجمه خوبی است و هنگام مطالعه احساس خستگی به انسان دست نمی دهد و حداقل، روان بودن ترجمه آن خوب است اما در عین حال بعضی ازعناوینی که لحاظ شده گویای سرفصل ها نیست و براساس اعتبار اخذ شده یعنی زمانی وارد بحث می شوید، آن چیزی که عنوان دارد به قدری گویای محتوا نیست.

نکته مهم برای این کتاب این است که مقدمه می خواهد، وقتی فردی کتاب را بخواند حوزه و بایسته ها را لحاظ می کند اما این کتاب برای 50 سال قبل است و زمانی که این سخنرانی صورت گرفته بنده هنوز به دنیا نیامده بودم؛ از سوی دیگر در حوزه علمیه نجف و متناسب با اقتضائات جامعه عراق تدوین شده است از این جهت، این کتاب برای اقتضائات جامعه ایران و حوزه علمیه ایران نه فقط خوب نیست بلکه از جهتی بد است.

اگر مقدمه نوشته و توضیح داده شود نسبت به زمان خودش بوده، می توان با این توجیه خواند اما اگر گفته شود این حوزه بایسته و این موارد مدنظر است و با این موارد نیز فاصله داریم، بازهم از مواردی نیست که باید محقق شوند.

نکته مهم تر این است که کتاب حوزه و بایسته ها، یک مهندسی می خواهد یعنی مهندسی شکلی و صوری می خواهد؛ در مرحله نخست سخنرانی ها، بعد مقالات و بعد نامه ها بیان شده است و حال این که حوزه بایسته باید از حیث ساختار، روش شناسی علوم، مبلغین و اساتید بررسی شود، حال این که آمده در ساده ترین کار ممکن، سخنرانی ها را پیاد و مقالات را جمع آوری کرده است که این هم گویای مراد نیست.

عمدتا این کتاب در زمینه حوزه و بایسته ها نیست یعنی آن موردی که مد نظر شهید صدر است، عمدتا بیش از این که بایسته ها و ارائه بایسته ها باشد نقد وضعیت موجود است تا آن چیزی که باید به آن برسیم.

شهید صدر در حوزه نجف است، حوزه ای که طلاب با مردم کاری ندارند با وجود این سیستم حوزه علمیه نجف، عمده نکاتی که مطرح می کند مربوط به حوزه ایران است.

مخاطبان شهید صدر طلاب بوده اند که در اینجا خلط شده است یعنی ظرفش طلاب هستند اما موضوع طلاب نیست بلکه بحث آن رویکرد اجتماعی و جامعه غیرعلمی فقه است یا گفتمان تمدن غربی حاکم است و وارد بحث حوزه نشده است؛ بنابراین بسیاری از مباحثی که گفته شده در زمینه حوزه نیست و جامعیت ندارد.

شهید صدر مثالی می زند که بسیار متعجب شدم، ایشان می گوید«در حوزه نجف رشد کیفی بسیار است اما کمی نداریم» نمی دانیم رشد کیفی کجا است زیرا عمدتا در موارد انتزاعیات است؛ اصلا مگر می شود رشد کیفی داشته باشیم اما تبدیل به رشد کمی نشود؟ پیامبراکرم(ص) در داخل مکه افراد بسیار محدودی اما کاملا کیفی داشته است که این افراد کیفی کل جهان را می گیرند همچنین مغول فارغ از خوب یا بد، انسان هایی بسیار کیفی بوده اند که نصف جهان را می گیرند به عبارت دیگر نمی شود کیفی باشید اما کمیت پیدا نکنید، زمانی که کمیت پیدا نمی کنید و به مسائل نو پدید دست پیدا نمی کنید، قطعا کیفیت ندارید.

اما بایسته های امروزی حوزه علمیه که باید مطرح شود؛ این حوزه با حوزه گذشته بسیار متفاوت و تحول فراوانی داشته است البته در جهت جاهایی غش کردیم که نباید غش می کردیم که نمونه آن مدرک گرایی است که عناوین دکتر بیشتر از حجت الاسلام است.

**عرفی شدن تربیت در حوزه**

در بحث تربیت قدری عرفی شده ایم؛ قدیم ها حوزه نجف عمدتا با خودشان ارتبطات داشته اند و تلویزیون، اینترنت، ماهواره و مسائل دیگری وجود نداشته است در نتیجه نماز شب ها به راه بود اما امروز چه بخواهیم چه نخواهیم با چیزهایی دیگری درگیر هستیم.

امروزه عمدتا به دلیل ارتباطات با جامعه اطراف عرفی شده ایم و تعبدیات ما کم شده در برخی موارد بسیار روشنفکر شده ایم؛ اگر حوزه نجف این گونه نبود به دلیل این که درگیر نبود و با دیگران تعامل نداشت تا آلوده شود یا بخواهد آنها را راهبری کند.

درگیری ما با دیگران در برخی موراد به ضرر ما شده است، البته در بسیاری از موارد به نفع ما شده است همانند این که اگر این تعامل نبود انقلاب اسلامی شکل نمی گرفت و مردم با روحانیت تعامل نمی داشت.

رویکرد علمی نیز بسیار خوب شده است اما نکته مهم این است که در حوزه، استراتژیک نداریم در حالی که حوزه برای علم خودش باید استراتژی طراحی کند؛ امروز حوزه می خواهد علم تولید کند آیا برای جامعه علم تولید می کند؟ برای تمدن علم تولید می کند؟.

براساس این منطق که امروزه جهان تشنه اسلام ناب است، طبیعتا **ما آمده ایم برای همه مردم حرف بزنیم نه برای خودمان یا قم اما این رویکرد نهادینه نشده است.**

شهید صدر تعبیری دارد، اسلام زمانی به درد می خورد که آن فقیر بگوید زندگی من را بشناسد؛ اگر می خواهیم مردم را مسلمان کنیم باید بدانند که اسلام به دردشان می خورد و اگر بگوییم اسلام داشته باشی موجب فقرت، گریز و تفرد می شود، نهایتا ده یا بسیت درصد مسلمان می شوند اما باقی افرادچه؟

ما چگونه علم را بازخوانی کردیم تا آن را در صحنه جامعه آوریم تا جامعه را هدایت کنیم؟ ما چنین کاری نکرده ایم.

امروز فقه کار خودش را، قانون کار خودش را، اصول فقه کار خودش، فقه کار خودش، فلسفه کار خودش و جامعه کار خودش را می کند؛ این ارتباط نداشتن ها، به هم وصل نشدن ها، نظام واره نبودن ها، ناظر به عینیت نبودن ها و هدف مند نبودن ها مسأله ای است که حوزه امروزی از آنچه که بایسته است، جا مانده اما باید اذعان کرد که این حوزه نسبت به زمان خودش بسیار تغییر کرده است.

به عنوان مثال، اولین پارا المپیکی که در ملبرن برگزار شد ورزشکاران ایرانی یازده مدال طلا آوردند اما در دوره بعدی پارا المپیک، مدال های طلا کاهش داشت که هنگام بازگشت ورزش کاران از آنها پرسیدند چه شد نسبت به چهار سال گذشته ضعیف تر عمل کردید؟

این ورزشکاران نکته مهمی بیان کردند که به عنوان مثال آمار پرتاب در دور قبل 5 متر بود اما امروزه ده متر شده یا زمان ده ثانیه بوده اما امروز هشت ثانیه شده است بنابراین ما از آمار خودمان جلو هستیم اما مسأله این است که برخی کشورها جهش داشتند و ما تحول؛ کشورهایی مانند ژاپن، کره یا دیگرن از حیث ورزش پاراالمپیکی جهش کردند که از ده به صد رسیدند اما ما از ده شدیم بیست.

مسأله مهم این است که هرچه داد می زنیم و از بایسته های حوزه می گوییم، جهش های بسیار شدیدتری در علم، سبک زندگی ،باورها و تکنولوژی محقق شده و حوزه به مثابه متصدی دین باید این دیدگاه را ارائه کند یعنی ما در عین حال که بسیار متحول شده ایم اما عملا از جهش باز مانده ایم و اگر خودمان را به این جهش نرسانیم و همیشه با فاصله باشیم به دلیل این که او جهش و سرمایه دارد و کارش را جلو می برد، فاصله ما زیادتر خواهد شد و هرگز به او نخواهیم رسید.

در مقطعی که به تعبیر حضرت آقا در پیچ تاریخی هستیم، باید سراغ مباحث تراز دانش و مبانی اصول رویم نه انتزاعیات الا این عقب ماندگی نه فقط باقی خواهند ماند بلکه اضافه خواهد شد و قابل جبران نخواهد بود و نتیجه آن می شود که مردم به جای این که سراغ دین روند، سراغ علم و زندگی غربی خواهند رفت و عملا گفتمان تغییر می کند و اگر شما تبلیغ هم کنید فایده ندارد زیرا دیگر نمی تواند ربا نخورد، نمی تواند از بانک فرار کند.

نکته بنده به آقای رهدار این است به عنوان مثال ما مجتهد یا حوزه را رها می کنیم چه چیزی می خواهیم جای آن بگذاریم و شما کل دودمان را از بین می برید؛ شما بگویید با این اقای فلانی که مجتهد است مخالف هستم و او در قالب مجتهد نیست، این سخن قابل قبول خواهد بود چناچه در زمان شیخ طوسی دو قرن کسانی که مجتهد مقلد بودند، آمدند.

این تعریف شهید صدر است که اگر می خواهید تحول ایجاد کنید، باید در همین ساختار باشد و نمی توان در جای دیگر شروع کرد؛ ما در حوزه ای قرار داریم که در آن تراث هزار و اندی ساله از فقه وجود دارد و سیر تحولی را طی کرده است از سوی دیگر همواره فقاهت فرزند زمانه و پاسخ گوی نیازهای زمان خودش بوده است چنانچه فقه مبسوط زمان شیخ طوسی امروزه برای ما موجز است، فقه علامه و فقه صاحب جواهر نیز برای ما چیزی نیست زیرا هجمی از مسائل را بحث نکرده اند آیا این تقصیر فقه است؟ خیر موضوع عوض شده است.

بنده نکته ای که در بحث اصول فقه دارم که همیشه بوده و الان نیز دارد شکل می گیرد مبنی بر این که هرکجا فقه متحول شد، اصول فقه پیش از آن متحول شد و هر کجا فقه متحول شد روش شناسی نیز متحول شد لذا می بینیم زمان مرحوم وحید بهبهانی روش شناسی اصول تغییر می کند و پس از اخباری گیری، نظریه ولایت فقیه در جامعه جهان شیعه شکل می گیرد و پررنگ می شود یا پس از مرحوم آخوند بحث مشروطه شکل می گیرد.

البته بنده اعتقاد ندارم که فقه یعنی این که فقط مکاسب بگویم و چنین سخنی صحیح نیست؛ شما تعریفی از فقه می کنید و بعد می گویید اگر این چنینی باشد به هم زنیم، بله اگر این چنین باشد یک رقیب کذایی درست کرده اید و می خواهید شکستش دهید در حالی که از قبل شکست خورده است.

حضرت امام خمینی(ره) می گوید اگر فردی زمان، مکان، جامعه و نظام های بین الملل را نشناد به آن فرد، مجتهد نمی توان گفت که حرف صحیحی است، اما اگر گفته شود اجتهاد یعنی باید تحقق عینی داشته باشد، چنین کاری ارتباطی با مجتهد ندارد البته فکر و فقه بنده من باید ناظر به عینیت اجرا باشد که این بحث دیگر و نیازمند سازمان و ساختاری است که آن نظریه را به عینیت تبدیل کند که ما این مبدل را نداریم.

امروزه ما پژوهشگاه و دانشگاه بسیاری داریم که در حال کار هستند و از سوی دیگر صنعت نیز کار می کند اما هیچ کدام ربطی به هم ندارند یعنی هزینه های گزافی در پژوهشگاه ها صرف می کنیم اما فعالیت آنها را به کارخانه نمی بریم که پیاده اش کنند به دلیل این که نهادهای واسط و نهادهای تبدیل کننده علم به صنعت و سبک زندگی را ندارم.

حوزه به گمان بنده با همین کیفیت، بسیار خوب است و البته نقص های زیادی وجود دارد اما مشکل چیست؟ ما بودجه نداریمف نیرو نداریم؛ امروزه ذهن های برتر به دانشگاه می روند و در حوزه فقط کسانی می مانند که دغدغه دین دارند.

ما پول نداریم هزینه کتاب را تأمین کنیم، پول نداریم هزینه استاد را بدهیم اما امام(ره) آمد و براساس منطقی فضای ذهنی حوزه را چندین برابر افزایش داده است؛ در گذشته یک رساله علمیه و عملیه داشتیم اما امروزه در اقتصاد تخصصی، جامعه تخصصی، فلسفه و کلام وارد شده ایم اما مشکل این است که نیرو نداریم و **اگر یک دهم بودجه ای که به دانشگاه می دهند به حوزه بدهند حتی مشکلات فرهنگی جامعه رفع خواهد شد.**

امروزه فردی آمده طلبه شده است، چه مقدار می خواهند به او شهریه دهند؟ آیا این میزان به درد یک هفته اول می خورد؟ یا همیشه مدنظرش است که شغل من چیست؟ مسأله ما دانش نیست مسأله ما رویکرد فقه نیست بلکه مسائل بسیاری داریم که در همین بستر و همین جا است و اگر این را برداریم چه باید جای آن گذاشت.

**حجت الاسلام رهدار**: چرا می گویید باید این مجتهد را برداشت؟

**حجت الاسلام و المسلمین ایزدهی:** شما چنین سخنی را می گویید

**حجت الاسلام رهدار**: باید مشتش داد نه برش داشت

**حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی**: در رشد مسیر فقاهت هیچ کس بحثی ندارد، مسیر ما همین است، مسیر ما رشد و تحول است اما این که کاری کنیم به این مجتهد بگوییم بی سواد چرا باید این گونه رفتار کنیم؟.

**حجت الاسلام رهدار**: این جمله امام است

**حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی**: این که حوزه فقاهت ترازش تراز امروز نیست، سخن درستی است اما به عنوان مثال اگر فقیه قرن چهارم را بیاوریم اینجا به آن بگوییم فقیه نیست همان گونه که طلاب معمولی امروزی ما نسبت به قرن چهارم فقیه هستند، سخن درستی نیست بلکه مهم این است که ما به تراز امروز صحبت کنیم.

اگر حوزه اجتهاد را به تراز دانش وصل کنیم می گوییم اگر کسی در این تراز نبود مجتهد خواهد بود اما روز آمد یا کارآمد نیست؛ امام جماعت، در مسجد امام جماعت است گرچه مأمومین آن پیر باشند در این صورت فقط گفته می شود این امام جماعت در تراز جوانان نیست.

می خواهم بگویم صورت مسأله را از بین نبرید و یکی از ایرادات ما به شهید صدر نیز همین است که رویکرد ایجابی است؛ مسأله ما بیش از این که بحث اجتهاد باشد بحث استراتژی و راهبرد در حوزه است.

**حجت الاسلام رهدار**: بحث شما مانند این است که بگویید نام این شخص رستم است اما کار رستمی بلد نیست؛ بنده می گویم خوب نامش را رستم نگذارید، می گویید این فقیه است اما کار فقیه بلد نیست یا این که فقیه است اما ناکارآمد است، خوب چرا اسمش را فقیه می گذارید؟ اسم آن را چیز دیگری بگذارید.

**حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی:** این که به شخصی گفته می شود دکتر، دکتر داریم تا دکتر، اجتهاد مقوله مشکک است ما به اسم کار نداریم، شما می گوییم تراز دانش را تعریف بکنیم اگر به تراز دانش رسید، درجه اش این است، چنانچه در دانشگاه استادیار،دانشیار و استاد وجود دارد و همه این ها دکتر هستند، ما نیز باید تراز را مشخص کنیم؛ بله ما درجه بندی نداریم و به همه می گوییم آیت الله که درست است.

بله این اقا مجتهد مقلد است، چرا که فقط حرف مجتهد را می گوید اما درس خارج تدریس می کند من هم موافق هستم، اما چرا این آقا مجتهد نیست در حالی که حرف آقای خوئی را به درستی بیان می کند اما در تزار اداره نظام نیست؛ مگر در ترازاداره نظام اسلامی چند نفر داریم بلکه در تولید دانش، هزاران نفر باید بیایند یک نفر همانند کرکی یا امام(ره) در می آیند اگر همه وارد حوزه شوند اما دو سه نفر خروجی مناسب داشته باشد ارزشش را دارد.

به آقای گلپایگانی می گویند این همه طلبه، این همه حوزه چه فایده ای دارد؟ که بیان می کند اگر از همه این ها یک یا دو نفر مناسب خارج شوند ارزشش را دارد مگر در دانشگاه چند خروجی مناسب داریم./1324/